

یاد

شهید شاخص فرهنگیان

علی اکبر سلیمی چهرمی، رئیس اسبق سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی برنامهریزی از سوی سازمان بسیج فرهنگیان کشور به‌عنوان شهید شاخص سال ۱۴۰۱ فرهنگیان معرفی شد. او متولد ۱۳۱۷ در جهرم

استان فارس بود که مبارزه با رژیم پهلوی را از سال ۱۳۳۲ شروع کرد. این شهید علاقه زیادی به تحصیل داشت و در دانشسرای عالی مقداتی دوره دید و معلم شد، بعد به تهران آمد. شهید سلیمی در رشته پزشکی قبول شد، اما به‌دلیل مبارزات سیاسی‌ای که داشت به دانشگاه راه نیافت.

البته این شهید بعدها در رشته زبان انگلیسی در دانشگاه تهران مشغول به تحصیل شد. او مبارزات سیاسی خود را همراه گروه شهیدان رجایی و دستتیب ادامه داد و از سال ۱۳۳۶ به‌عنوان آموزگار در دبستان‌های جهرم استخدام و به‌مدت ۲۳ سال در این مقطع در نقاط مختلف کشور خدمت کرد. این شهید در سال ۱۳۵۹ مدتی معاون وزیر و رئیس سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی بود.

او از مؤسسان انجمن اسلامی معلمان بود که در برابری مراسم استقبال از امام خمینی(ره) به ایران شرکت فعال داشت.

شهید سلیمی، در ۲۵ فروردین ۱۳۶۰ طی حکمی از سوی شهید رجایی، رئیس سازمان امور اداری و استخدامی کشور شد. او در حادثه بمب‌گذاری دفتر حزب جمهوری به همراه ۷۲ نفر دیگر از همراهانش به شهادت رسید.

شهید سلیمی

شهید سلیمی

سردار حاجی‌زاده در بنیاد سینمایی فارابی :

ساخت فیلم‌های فاخر انقلابی جهاد است

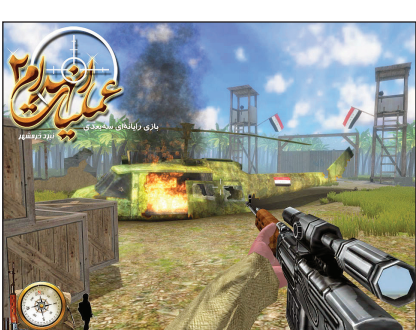
در سالروز تأسیس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، سردار امیرعلی حاجی‌زاده، فرمانده نیروی هوافضای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به همراه جمعی از فرماندهان این نیرو در بنیاد سینمایی فارابی حضور یافتند. در این بازدید که همراه با آیین قدرتی از عوامل فیلم «موقعیت مهدی» بود، سردار حاجی‌زاده پس از نمایش این فیلم در سالن عباس کیارستمی بنیاد سینمایی فارابی در سخنانی کوتاه اظهار کرد:زنده‌نگه‌داشتن یاد شهید، یک کار زینبی و بزرگ است. هنر می‌تواند این فرهنگ را از زنده نگه دارد و در عرصه هنر، اثر فیلم، پرنفوذ است. این فیلم یادآور رشادت عزیزان ما در جزایر مجنون و در عملیات بدر بود و این خاطرات را برای ما زنده کرد. من به نوبه‌خودم از سازندگان این فیلم تشکر می‌کنم و امیدوارم ساخت اینگونه فیلم‌های فاخر را ادامه بدهید و این کار را برای خدوتان جهاد تلقی کنید که انصاف‌هام جهاد است.



سردار حاجی‌زاده در مراسم افتتاح فیلم «موقعیت مهدی» در بنیاد سینمایی فارابی

نبرد خر مشهر

ساخت بازی‌های رایانه‌ای مطابق با فرهنگ بومی و برگرفته از تاریخ ملی و حماسی ایران یکی از خلاقیت‌های نبروهای جوان است که طرفداران بسیاری به‌ویژه در میان نوجوان و جوانان دارد. یکی از بازی‌هایی که در چند مرحله تولید شده، «نبرد خرمشهر» است. این عنوان دومین بازی از «مجموعه بازی‌های رایانه‌ای سوره‌بعدی عملیات انجام» است که به شبیه‌سازی دقیق عملیات بیت‌المقدس یعنی همان عملیات فتح خرمشهر می‌پردازد. محیط کاربری آسان، زیبا و متحرک، روایت داستان و علت وقوع عملیات به‌صورت مستند جذاب پیش از شروع بازی، شبیه‌سازی شهر خرمشهر در آن ایام و نبرد خرمشهر با گرافیک زیبا از ویژگی‌های این بازی رایانه‌ای است که مطابق بافرهنگ دینی و ملی تولید شده‌است. این بازی محصول شرکت رسانه‌گستر بنیسی است. به‌کارگیری عناصر محیطی، طبیعی و بومی فراوان در محیط‌های بازی و هماهنگی کامل با زمان، حالات و فرهنگ ۸ سالدفاع‌مقدس در قالب داستان مفهومی منطقی و زیبا از جذابیت‌های بازی رایانه‌ای این شرکت است.



از راست به چپ:فرنگیس و مهناز فتاحی (نویسنده کتاب فرنگیس)

ایتار مقاومت



فرنگیس؛ نماد مقاومت زنان شجاع کرد

گفت و گو با مهناز فتاحی، نویسنده‌ای که ۸سال دفاع‌مقدس را به روایت زنی روستایی نگاشته است

۸سال دفاع مقدس با افتخارات فراوانی در تاریخ کشورمان ثبت شده است؛ از شجاعت، ایثار و از خودگذشتگی رزمندگان در جبهه‌های جنوب و غرب مقابله با دشمن رفتند. کتاب «فرنگیس» به‌قلم مهناز فتاحی که سال گذشته به‌عنوان اثر برگزیده جایزه کتاب سال دفاع‌مقدس انتخاب شد،به‌ماجرای زنی روستایی و کردزبان می‌پردازد که به‌تنهایی با ۲سرباز عراقی مقابله کرد. فتاحی، نویسنده‌ای کرمانشاهی که خود شروع جنگ را در دوران نوجوانی اش تجربه کرده، می‌گوید: «فرنگیس، نمونه‌ای از افراد بی‌شماری است که با هدفی والا و بدون سلاح در مقابل دشمن ایستادگی کردند.» بافتاحی که اکنون مدیریت کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان استان کرمانشاه را برعهده دارد، درباره فرنگیس گفت‌وگو کرده‌ایم.

فرنگیس در کتاب فرنگیس

فرنگیس می‌گوید:«پاره‌اندیس را که به نماد مقاومت شناخته می‌شد دیده بودم. اما اطلاعات بیشتری از چرایی ساخت تندیس نداشتم. نمی‌دانستم تندیس چه کسی است و کنجکاو شدم تا از داستان او بیشتر بدانم. به بنیاد حفظ آثار دفاع‌مقدس کرمانشاه رفتم و درباره انتخاب این زن برای ساخت تندیس پرسیدم. پاسخ دادند که این تندیس از روی چهره زنی از اهالی گیلانغرب به‌نام فرنگیس حیدر پور ساخته شده‌است. اگر چه به من گفتند که او رغبتی برای مصاحبه ندارد اما من با خودم گفتم فرنگیس، حتما قصه‌های شنیدنی بسیاری از جنگ دارد. بالاخره توانستم او را که ساکن روستایی در گیلانغرب بود پیدا کنم. وقتی برای بار اول دیدمش باورم شد این زن با این دست‌های بزرگ و چهره‌ای روستایی که غرور و شجاعتی در او نهفته است، حتما کارهای بزرگ را رقم زده است.»

چقدر شری تو، فرنگا
باخواندن بخش کوتاهی از کتاب،بلافاصله‌با شخصیت روحیه فرنگیس آشنا می‌شوید، آنجا که او از دوران کودکی‌اش روایت می‌کند: «مادرم همیشه می‌گفت: «چقدر شری تو، فرنگ! اصلاً تو اشتباهی دنیا آمده‌ای و باید پسر می‌شدی. هیچ چیزت به دخترها ترفته. دختر باید آرام و باحیا باشد، متین و رنگین…» وقتی مادر این طوری نصیحتم می‌کرد، حرم ص می‌گرفت،

قصه آشنایی بافرنگیس
تندیس فرنگیس در پارک شیرین کرمانشاه، توجه بسیاری از رهگذران را جلب می‌کند؛ زنی با لباس روستایی و تیر به‌دست که نماد مقاومت زنان شجاع کرمانشاه است. مهناز فتاحی درباره آشنایی خود با



دیدار فرنگیس حیدرپور و نویسنده کتاب با رهبر معظم انقلاب

در بخشی از تقریظ حضرت آیت‌الله‌خامنه‌ای، رهبر معظم انقلاب درباره کتاب فرنگیس آمده است: «باتو فرنگیس دلاور و همان روحیه استوار و پر قدرت و با زبان صادق و صمیمی یک روستایی و با عواطف و احساسات قوی و لطیف تک زن، با ما سخن گفته و منطقه ناشناخته و مهمی از جغرافیای جنگ تحمیلی را با جزئیاتش به ما نشان داده است.»

هزار چندگانه‌ی به دانشگاه سسر می‌زد تا از درس عقب نماند تا اینکه مطلع شد عملیات خیبر در راه است. خود را سریع به جزیره مجنون رساند. باقی ماجرا از آن زمان خودش می‌شوی؛ «در جزیره مجنون پایم روی زمین رفت و تا زانو منلاشی شد. پزشکان ناچار پایم را قطع کردند.»

به یاد اسرای کربلاسخت گریستم
قبول اینکه دیگر با ندانسته باشی سخت‌است اما رضایی با آن کنار آمد و به جای غمه خوردن، برای آزمون کارشناسی ارشد خود را آماده کرده قبول هم شد، آن هم با تیر به بالا. این اتفاق درست هم‌زمان شد با پذیرش قطعنامه ۹۸۸. امتحان‌آوریم اول را که داد دوباره راهی جبهه شد. به سسر پل ذهاب رفت. فهمیده بود که عراق به قطعنامه متعهد نبوده و دوباره به خاک ایران تعرض کرده است. رضایی از آن روز شوم می‌گوید: «هن هرمن ۴۰-۳۰تفر دیگر برای دفاع رفتیم. مردم آواره کوه و دشت شده بودند. در محلی به نام کومسفید با عراقی‌ها روبرو شدیم و تن‌به‌تن جنگیدیم. آنها با نیروی زهی آمده بودند و تعدادشان زیاد بود. من حین فرار پایم به سیم تله گیر کرد و پای مصنوعی‌ام کنده شد.»

رضایی نه می‌توانست فرار کند و نه پایش را از لای سیم‌ها آزاد کند. بنابراین خود را به زمین کشاوری که آنجا خود را نشکافد و لای پوته‌های گوجه‌فرنگی پنهان شد. چندساعتی آنجا بود تا اینکه با تکلان برگ‌ها سرباز عراقی متوجه‌اش شد و او را از لای پوته‌هایبرون کشید. می‌گوید: «بعد از کلی نوازش با باتوم من و دیگر اسرا را سوار ماشین کردند و راهی اردوگاه شدیم. لحظه‌اسرا تم را هیچ‌وقت فراموش نمی‌کنم. دم غروب بود. با دیدن صحرائی به آتش کشیده‌به یاد اسرای کربلافتاده و سخت گریستم. روزی که وارد خاک ایران شدم از یاد نمی‌روم؛ لحظه دیدن پدر و مادر و خانواده‌ام اما بس به ما فشار روحی وارد کرده بودند اسم دخترم از یادم رفته بود.» این استاد برجسته دانشگاه‌بهترین تفریح را مطالعه‌می‌داند و گویی از همنشینی با یار مهربان سیر نمی‌شود. پیش‌تر همه وقتش به تدریس در دانشگاه‌امام‌حسین(ع) گذشته و از وقتی بازنشته‌شده سعی می‌کند فراتش را به تحقیق بپردازد.

فرنگیس در کتاب فرنگیس

همیشه‌یاری

یاد

به مناسبت سالروز شهادت

حجت‌الاسلام مهدی شاه‌آبادی

بزرگ‌زاده‌ای که شهادت آرزو کرد

بزرگ‌زاده بود؛ نه اینکه در خانواده‌های متمول و اربابی به دنیا آمده باشد. بزرگ‌زادگی‌اش را از پدر داشت؛ آیت‌الله‌العظمی میرزا محمدعلی شاه‌آبادی، روحانی خوش آوازه شهسپر؛ مردی که خانه‌اش همیشه مامن دل شکسته‌ها و زمین خورده‌ها بود. مهدی هم در همین خانواده بزرگ شده و شخصیتش شکل گرفته بود.

می‌دانست چطور باید برای خدا زندگی کند. برای همین حامی مظلومان بود و دشمن مستکبران. روحیه ظلم‌ستیزی‌اش باعث شده بود سرتنر سی در برابر عوامل پهلوی داشته باشد. در سخنرانی‌ها پیش افشاگری می‌کرد و از این‌رو هر از چند گاهی گذرش به زندان می‌افتاد. با این حال هیچ وقت دست از مبارزه برنداشت. به جرأت می‌توان گفت یکی از مهم‌ترین مهره‌ها در مبارزات سیاسی بود. شیخ مهدی شاه‌آبادی بعد از پیروزی انقلاب با اینکه به‌عنوان نماینده مجلس انتخاب شده بود اما هنوز همان رویه قبل و انجام می‌داد و آن خدمت به مردم محروم مناطق دورافتاده بود. با شروع جنگ، برای روحیه‌دادن به رزمنده‌ها و بررسی مشکلات آنها مر تب به جبهه‌ها سر کشی می‌کرد و سرانجام در ۶اردیبهشت سال۱۳۶۳در جزیره مجنون به شهادت رسید.



مهدی در همان سال‌های اول سلطنت پهلوی اول به دنیا آمد؛ سال ۱۳۰۹. پدرش آیت‌الله‌العظمی میرزا محمدعلی شاه‌آبادی از روحانیان نام آن دوران بود. او در خانه‌ای پرورش یافت که همیشه و در هر زمان مامنی برای مردم شهر به‌شمار می‌آمد. از این‌رو مردم‌داری و رسیدگی به امور مظلوم را خوب یاد گرفته بود. شیخ مهدی دوره خردسالی را پشت‌سر می‌گذاشت که پدرش از راهی تهران شد. آیت‌الله شاه‌آبادی دردانه‌اش را برای فرامگیری قرآن به مکتب‌خانه امامزاده یحیی(ع) فرستاد. آنجا که مهدی هوش بالایی داشت خیلی زود به مفاهیم قرآنی مسلط شد. با یادگذاشتن به سن ۷سالگی راهی مدرسه شد تا سواد بخواند و نوشتن بیاموزد. او روزها به مدرسه می‌رفت و عصرها بعد از انجام تکالیف نزد پسر تلمذ می‌کرد و از علم او بهره‌مند می‌شد. پیشرفت او در علوم بدین اقتدر سریع رخ داد که در سن ۱۴سالگی توفیق حاصل شد تا در حضور پدر ملبس به لباس روحانیت شود.

تلاش برای پیروزی انقلاب

کسب فیض از محضر پدر برای مهدی طولی نپایید و آیت‌الله‌العظمی شاه‌آبادی در سال۱۳۲۸ادار فانی راوداع گفت. پدر در زمانی که در حد شیخ مهدی بیشتر از همیشه به‌وجود آمد پند نیاز داشت. می‌دانست که باید راه پدر را ادامه دهد و در راه کسب علم و دانش همه سعی و همت خود را به‌کار ببرد. از این‌رو برای تکمیل دوره علوم حوزوی به قم رفت و بعد از مدت کوتاهی به تهران بازگشت تا دوره دبیرستان را هم به پایان برساند. این اتفاقات درست زمانی رخ داد که دولت مصدق سقوط کرد. روحیه‌ظلم‌ستیزی مهدی عاملی بود برای ترغیب او به حضور در مبارزات سیاسی. چندباری هم به‌دست عوامل شاه دستگیر و راهی زندان شد. این مرد جوان که حالا حبس را هم تجربه کرده بود بعد از آزادی جدی‌تر از قبل به مبارزات سیاسی خود ادامه می‌داد. اقدامات شیخ مهدی تا سال ۱۳۴۲که مبارزات امام‌خمینی(ره) وچپه‌علنی به‌خود گرفت، ادامه داشت. این روحانی جوان حالا فرصتی را پیدا کرده بود تا هماهنگی بین آیت‌عظام و امام‌خمینی(ره) برقرار کند.البته در نشر و تکثیر اعلامیه‌ها نقش مهمی ایفا می‌کرد. فعالیت‌های سیاسی او اگر چه پنهانی بود اما از زیر نگاه تیزبین ساواکی‌ها دور نمی‌ماند برای همین تا پیروزی انقلاب مرتب دستگیر و زندانی می‌شد. از دیگر اقدامات او سفر به شهرها و مناطق دوردست و محروم کشور بود؛ اما می‌بلغنی برای ترویج دین گذاشتند. هر کس از او درخواست می‌کرد سریع بر سفر می‌بست و همراه خانواده راهی آنجا می‌شد بی‌آنکه به شرایط بد آب و هوا یا نبود امکانات فکر کند.

آرزویی که اجابت شد

بعد از پیروزی انقلاب، شیخ مهدی به‌خواسته جامعه روحانیت به‌عنوان نماینده مجلس شورای اسلامی انتخاب شد. او با توجه به مسئولیتی که برعهده‌اش گذاشته شده بود، همان‌رویه قبل را پیش گرفته و همچنان ساده زیست و مدافع حقوق مردم بود. با شروع جنگ فقط حضور در مجلس را جایز نمی‌دانست و هر از چند گاهی برای سر کشی به جبهه‌ها و بررسی مشکلات رزمنده‌ها راهی آنجا می‌شد. آخرین باری که رفت ۱۵اردیبهشت سال ۱۳۶۳ بود. همراه با عده‌ای از دوستان خود از سنگرها و قرارگاه‌های تیپ ۲۰زهی رمضان بازدید و سپس به اهواز رفت. در آنجا برای رزمندگان ۲۵کربلا سخنرانی کرد و به آنها روحیه داد. روز ششم اسرار کرد که به جزیره مجنون برود. مدتی را به گذرتنی پرداخت. هوا رو به تاریکی گذاشته بود و شیخ مهدی و دیگر همراهانش باید برمی‌گشتند و خود را به‌جاده می‌رسانند تا راه را گم نکنند. همگی شروع به دویدن کردند. ناگهان صدای انفجار فضا را پر کرد. شیخ به آرزوی دریرین‌هاش رسید. او همیشه ذکری بر لب داشت و می‌گفت: «خدایا از تو می‌خواهم که مرگ من گشته‌شدن در راه تو باشد.»